# کل ماییم

مردان، زنان و کودکان در دوره قاجار - عکس: آرشیو دنیای زنان در عصر قاجار / عکس تزئینی است

تخلفات کنونی رانندگی عملا جرم است ولی چون بیش از اندازه تکرار می‌شود، دیگر جرم به شمار نمی‌آیند. به این معنا، جرم یعنی چیزی برشمرده می‌شود که کم‌تر عمومیت دارد.

**یعنی حالتی که بی‌قانونی به‌قانون تبدیل‌شده است!**

این که ما مساله را چه می‌بینیم، یک موضوع است که باید بیابیم و این که آیا پاسخ‌هایی که اکنون می‌دهیم درست است یا نه، موضوع دیگر است. مساله‌ای که در خلقیات مهم است، اگر به سفرنامه‌ها برگردیم و از جمال‌زاده شروع کنیم، آن است که شواهد تاریخی نشان می‌دهد بسیاری از چیزهایی که اکنون در خودمان می‌بینیم، در گذشته ما ریشه داشته است. ببینید! اصلا تطبیقی بحث نمی‌کنم. کتابی عربی به نام «کخه بابا» در دست ترجمه است که نشان می‌دهد همان چیزی که در جامعه خودمان می‌بینیم در جوامع عربی نیز هست؛ در دیگر جوامع نیز احتمالا وجود دارد. ببینید! پیمایش‌های ضمنی ما نشان می‌دهد بیش از هفتاد و پنج درصد مردم معتقدند دروغ در جامعه رواج دارد.

**در ایران؟**

بله! آمارهای کشورهای دیگر هم اما خیلی متفاوت از این نیست. دروغ در بسیاری از جاها عمومیت دارد؛ داده‌های ایتالیا و آمریکا را داریم که عددشان کم نیست. نمی‌خواهم بگویم ما در مقایسه با کشورهای دیگر چگونه‌ایم اما داده‌های آماری نشان می‌دهد مردم از وضعیت رفتاری جامعه ایران ناراضی‌اند؛ در بسیاری از موارد هم درست فکر می‌کنند. فحش‌های تماشاگرها در ورزشگاه‌ها، بوق‌زدن‌های به خانم‌ها و دعواها در خیابان، این‌ها رفتارهای خودمان است که باید بپذیریم، شما چه اندازه امید دارید اگر ساعت‌تان را نه در یک روشویی عمومی، که، در روشویی یک مکان خاص مانند دانشگاه، مسجد و اداره، جا بگذارید و نیم ساعت دیگر برگردید، ساعت‌تان سر جایش باشد. این تجربه زیسته ما است دیگر! مردم چنین وضعیتی را می‌بینند که نمی‌پذیرند و نمی‌پسندند. نکته‌ای که کار سفرنامه‌ها را جذاب کرد و البته با جمال‌زاده شروع شد، این بود که نشان داد این، مساله امروز نیست؛ پیش‌تر هم ما اینگونه بودیم. این «پیش‌تر هم ما اینگونه بودیم» بسیار ریشه دارد. جمال‌زاده اما این را کامل ندید. من و خانم سعیده زادقناد یک مجموعه ده جلدی به نام «ایرانیان در زمانه پادشاهی» اخیرا منتشر کردیم که از ابتدایی‌ترین اسنادی که دیگران درباره ایرانیان نوشته‌اند...

**از زمانه هرودوت؟**

از پیش از آن، از زمان فیثاغورث و هرودوت. پیش از اسلام تعدادی متن داریم، سده‌های میانه اسلامی تقریبا چیزی نداریم تا به کلاویخو در دوره تیموری و پس از آن می‌رسیم. این‌ها را که می‌نگریم، درمی‌یابیم چیزهایی تکرار می‌شود. نام آن را از این‌رو «ایرانیان در زمانه پادشاهی» گذاشته‌ایم چون بر آن‌ایم بسیاری از این خلقیات منفی، محصول ناامنی- به دلیل جایگاه ژئوپلتیک- و استبداد- به دلیل وضعیت حکومت در ایران است. این برداشت البته به آن معنی نیست که اعتقاد نداشته باشیم پیش از این دوره هست یا نیست، به آن دلیل است که رفتارهای مردم در آن دوره را می‌توانیم بر اساس این دو عامل تبیین کنیم.

مثالی می‌زنم که خیلی جالب است. گزنفون کتابی به‌نام کوروش‌نامه یا زندگی کوروش یا سیرت کوروش دارد، به هر سه نام ترجمه شده است در انتهای این کتاب در پایان فصلی هست به نام «پس از کوروش»، که پنج صفحه است. هرچند برخی معتقدند پس از گزنفون افزوده شده، ولی جالب است؛ می‌بینید همه چیزهایی که امروز درباره ایرانیان می‌گویند و می‌گوییم، همه را درباره دوره پس از کوروش گفته است. ببینید! یا چیزی بوده که عام بوده است؟ و می‌توانیم بگوییم اصولا جوامع خودشان در چنین شرایطی قرار می‌گیرند یا این که بالاخره درباره ایرانیان می‌بینیم. انگلبرت کمپفر در سفرنامه‌اش می‌نویسد ایرانیان می‌پندارند اگر دود تنباکو را از آب بگذرانند، تصفیه می‌شود. خب همین را همین امروز درباره قلیان می‌بینیم. بسیاری از آن‌ها واقعا امروزی تلقی می‌شود. منظور ما از خلقیات و این نگاهی که درباره خودمان داریم، همان‌هایی است که در گذشته ریشه دارد؛ این مساله قدیمی است و برای همین مهم می‌نماید. بازگشت به منابع تاریخ اجتماعی بازخوانی سفرنامه‌ها که مهم‌ترین منابع این حوزه به شمار می‌آیند، از این منظر اهمیت می‌یابد.

این مساله‌ای که بیان کردید، حسی است که بسیاری از ما هنگام مطالعه سفرنامه‌ها به دست می‌آوریم. در واقع اگر یک سفرنامه را به شکل باز به دست یک ایرانی بدهیم، سفرنامه‌ای که مثلا در دوره شاه سلطان حسین نوشته شده است و بعد نداند که روی جلد چه نوشته شده است، وقتی می‌خواند احساس می‌کند که مثلا توصیف ده سال پیش تهران را می‌خواند، در حوزه‌های رفتاری و خلقیات.

**چون شما در این حوزه به گونه‌ای ژرف کار کرده‌اید و به «ایران در زمانه پادشاهی» هم اشاره دارید، کمی به تعلیل آن خلقیات بپردازیم. وقتی می‌خواهیم نقد کنیم، طبیعتا باید نقاط گوناگون را ببینیم؛ خلقیات مثبت خب طبیعتا همواره وجود دارد و دیده می‌شود، ولی تعلیل و تحلیل خلقیات منفی که مورد توجه جامعه‌شناسان و تاریخ‌نگاران در حوزه اجتماعی است، اهمیت بسیار دارد. به دو علت ناامنی و استبداد اشاره گذرا داشتید. علت‌ها آیا در همین‌ها تعریف می‌شوند؟**

شکل‌گیری خلقیات به‌ویژه خلقیات منفی در تاریخ ایران، علت‌هایی متعدد دارد. نخست باید بپذیریم که وجود دارد. رانت‌های دولت‌های رانتیر معمولا اقتصادی و سیاسی نیستند؛ آن‌ها رانت اجتماعی هم دارند. این که شما هر گونه نقدی از جامعه ایرانی کنید به سیاه‌نمایی متهم شوید، این که به صد هزار تماشاگری که همیشه به ورزشگاه می‌روند و بیش‌ترشان واژگان غیر قابل تکرار رکیک به کار می‌برند تماشاگرنما بگویید در حالی که این‌ها واقعا تماشاگرهای جامعه ایران‌اند، راه رویارو شدن با مساله، این نیست؛ باید بپذیریم چنین چیزی عمومیت دارد.

**خود همین افزودن «نما»، گونه‌ای از خلقیات ایرانی است.**

ما تعبیری میان خود داریم که «ما خیلی خوبیم». ابراهیم رها کتابی جالب با نام «چقدر خوبیم ما» نوشته است که خیلی پرفروش شد. مساله این است که ما خودمان را خیلی خوب می‌بینیم و می‌دانیم. بهره هوشی‌مان را در جهان بالاترین میزان می‌دانیم. در دیگر خصایص نیز چنین است. المپیادها ما را می‌فریبند. رتبه‌مان در آزمون تیمز از لحاظ میانگین دانش ریاضی و علوم نوجوانان از میانگین جهانی بسیار پایین‌تر است! این، واقعیت است. داده‌هایمان از جامعه ایران، داده‌هایی خوب نیست. روزنامه همشهری با یک نظرسنجی تلفنی که در سال ۱۳۸۶ انجام داده است. از چهار هزار نفر پرسیده‌اند مردم تا چه اندازه دروغ می‌گویند. ۹۹ درصد گفته‌اند همه دروغ می‌گویند. ۱۲ نفر دیگر هم گفته‌اند نمی‌دانیم، یعنی کسی نگفته است دروغ نمی‌گوید. پیمایش‌های ملی هم می‌گوید بالای هشتاد درصد مردم معتقدند ایرانیان دروغ می‌گویند. البته همه گاهی به ضرورت دروغ می‌گویند اما مردم ما علی‌الاصول دروغگو نیستند.

**یعنی در موقعیت دروغگو می‌شویم؟**

ما علی‌الاصول خودمان را هم دروغگو نمی‌دانیم. من به عنوان یکی از افراد این جامعه، که اکنون با شما صحبت می‌کنم اصراری ندارم دروغ بگویم و هشتاد درصد حرف‌هایم دروغ باشد یا در همه موارد دروغ بگویم، شما هم همین‌طور و البته بیش‌تر مردم هم چنین‌اند. به آن درک عمومی بازگردیم؛ این درک، بد است که ما خوبیم و بقیه مردم بدند. این یکی از خلقیات منفی ما است که خودمان را مورد خودانتقادی قرار نمی‌دهیم و جامعه را بد می‌دانیم؛ مردم‌شناسی به نام خانم بیتسون همراه با تعدادی از انسان‌شناسان ایرانی پیش از انقلاب پژوهشی انجام داده است که در آن پژوهش می‌گوید ایرانیان یک شخصیت ایده‌آل ملی (Ideal National Character) و یک شخصیت هنجاری یا شایع ملی (Modal National Character) دارند. شخصیت ایده‌آل ملی منتظرالوکاله‌ای است که هم کار اقتصادی هم کار سیاسی می‌کند و می‌گوید ایرانی‌ها اهل چاپیدن‌اند. این شخصیت هنجاری ملی، باور عمومی ایرانی‌ها است. بیتسون می‌گوید ایرانی‌ها معتقدند ما خودمان خوبیم، اما چون دیگران خوب نیستند با آن‌ها می‌توانیم بد رفتار کنیم. این خودی/غیر خودی، که صحبت کنید، از ارباب رجوع به عنوان یک غیر خودی، به آشنا تبدیل می‌شوید و درهای رحمت بدین ترتیب به رویتان گشوده می‌شود و به دایره خودی به معنای عام وارد می‌شوید. خلقیات‌مان بنابراین مساله امروز ما است. چندی پیش در خبرها خواندیم صاحب کافی‌شاپی در فرودگاه شیراز به یک گردشگر خارجی یک کاپوچینو و چند همبرگر را ۲۷۰ هزار تومان فروخته‌است. مساله این است؛ وقتی کسی را می‌بینیم که می‌توانیم سرش کلاه بگذاریم، این کار را می‌کنیم چون غریبه است. در اکثر سفرنامه‌ها آمده است «ایرانی‌ها مهمان‌نوازند»، من از غیر ایرانیان زیادی هم پرسیده‌ام؛ کسانی که کشورهای متعددی را گشته‌اند، آنان نیز چنین می‌گویند. این در بیش‌تر سفرنامه‌های جهانگردان و گزارش‌های ماموران سیاسی و اقتصادی در دوره‌های گذشته آمده است و تعارف نیست. اما مساله این است که مهمان‌نوازی تا آنجا است که کسی تا وقتی مهمان‌مان است، مهمان است. برخی از سفرنامه‌ها تعبیری دارند که ایرانی‌ها همه چیز فرنگی‌ها را نجس می‌دانند مگر پول‌شان را! وقتی پای پول وسط کشیده می‌شود، وضع عوض می‌شود. این می‌شود موقعیت نفع! بنابراین ما مهمان‌نوازیم و بیگانه را خانه‌مان راه می‌دهیم. البته ما ایرانی را خانه راه نمی‌دهیم، می‌ترسیم، ممکن است دزدی کند و سرمان کلاه بگذارد ولی فرنگی را بر خلاف ایرانی به خانه‌مان راه می‌داده و واقعا هم مهمان‌نواز بوده‌ایم اما از همین آدم بخواهیم پول بگیریم یا با او معامله کنیم، به او رحم نمی‌کنیم. بنابراین معتقدم مساله واجب‌الدفع و فوری ما در حوزه خلقیات، آنجا است که پای نفع به میان می‌آید، از این‌رو آن را باید حل کنیم.

**این را علت اصلی یا یکی از علت‌ها می‌دانید؟**

این تازه نقطه عزیمت ما است. بر آن بودم بگویم کجا گرفتار شدیم. اما ما چرا به آن بدی نیستیم که فرنگی‌ها قلمداد می‌کنند؟ چون بیش‌تر سیاحان فرنگی به ویژه در دوره قاجار به حوزه خانواده، مذهب و دوستی ما ورود نداشتند؛ بیش‌تر به عنوان بیگانه بودند دیگر! بنابراین آن حوزه‌هایی را که خوب بوده‌ایم، نتوانسته‌اند ببینند، برای همین سفرنامه‌ها بیش از اندازه عادی، جامعه ما را بد دیده‌اند. مساله اصلی خلقیات ما اما گروه‌های دوستی، خانوادگی و مذهبی نیست. مساله آنجا است که پای نفع به میان می‌آید. همانجا که من و شما به عنوان شهروند با هم روبه‌رو می‌شویم. همین شهروند اگر همسایه آشنا، فامیل و همشهری بشود، مشکل کاهش می‌یابد و مساله حل می‌شود. این «هم»ها و «هم‌وند»ها وقتی غریبه می‌شوند، مشکل داریم. پیدایش این وضعیت و مشکل، به علت‌هایی گوناگون بازمی‌گردد که باید به تفصیل برسد اما اگر بر آن باشیم به حوزه راه حل وارد شویم، یک راه فوری آن، «تغییر موقعیت» است.

**این که می‌فرمایید ناظر بر وضعیت امروز یا دهه‌های اخیر است چون شهروندی یک مفهوم مدرن است. ما قرار گرفتن در موقعیت را در دوره‌های دور‌تر هم داریم. آن زمان اصلا مفهوم شهروندی به معنایی که امروز در می‌یابیم، وجود نداشته است. آقای دکتر مرتضی فرهادی، جامعه‌شناس، در گفت‌وگویی تلفنی، توصیفی برایم کردند که این وضعیت بسیار نزدیک است. ایشان بر آن بودند فرهنگ غالب در ایران یاریگری است و رقابت، مفهومی وارداتی است که جامعه را به هم می‌ریزد. این رقابت در واقع همان چیزی می‌توان به شمار آید که می‌فرمایید مساله سود و نفع است. هنگامی که این‌ها را در گذشته بررسی می‌کنیم در می‌یابیم مثلا در دوره صفوی مفهومی به نام شهروندی نداریم، اما همین توصیف‌ها را جهانگردان ارایه کرده‌اند. همچنین آن چیزی که اشاره فرمودید در بررسی ارزشمند که مهدی بازرگان در «سازگاری ایرانی» انجام داده است، به نظر می‌رسد ریشه‌هایش خیلی دور‌تر است.**

نه، ببینید! من عام می‌دانم. دکتر پیران البته معتقدند این وضعیت برای پس از اسلام است. من جامعه‌شناسی‌ام که نگاه تاریخی دارد اما ورودی در ایران پیش از اسلام ندارم اما شواهد سفرنامه‌ای و گزارش‌های پیش از اسلام، تفاوتی معنادار با گزارش‌های پس از اسلام ندارد.

**به نظر می‌رسد به لحاظ تاریخی هم همینگونه است.**

می‌دانید که سفرنامه‌ها در دوره پهلوی دوم کم‌اند اما اسناد لانه جاسوسی را هم که بیفزاییم، درمی‌یابیم باز هم تفاوتی معنادار نمی‌یابد، شاید پس از انقلاب هم همینگونه باشد. تحلیل ما در «ایران در زمانه پادشاهی» چون بر پایه استبداد بود، زمانه پادشاهی را در نظر گرفتیم. موضوعی که شما می‌فرمایید، من نیز بارها به کارهای درخشان دکتر فرهادی به ویژه در فرهنگ یاریگری اشاره کرده‌ام. اتفاقا یکی از موارد نقض مثال من، مدیریت آب در ایران است. آب جزو منابع کمیاب به شمار می‌آمده اما آن مدیریت محلی بوده است. اینجا ارتباطات چهره‌به‌چهره به میان می‌آید و روستا آب را مدیریت می‌کند. شما می‌بینید در یک قبیله با قبیله دیگر، یک قوم با قوم دیگر و ایل با یک ایل دیگر و یک شهر با شهر دیگر درگیری وجود دارد و چیزی به نام ملیت شکل نمی‌گیرد. هویت‌ها در شهرها هم محله‌ای‌اند؛ محله‌ها نیز با هم دعوا داشته و حیدری-نعمتی بوده‌اند. اینگونه هویت محله‌ای، در واقع هویت ایلی است. ما در اندازه و قواره ایل، روستا یا محله در شهر مشکل نداریم، چون با آن آشناییم. این تحلیل‌ها را هم که در نظر بگیرید، تایید‌کننده نظر من است. ما از شهری به شهر دیگر با مشکل روبه‌رو می‌شویم. افغان‌ها در دوره صفوی بخشی از جامعه ایران بزرگ بودند. آن بخش از جامعه، اصفهان را محاصره می‌کند که نه ماه طول می‌کشد و در این مدت هیچ بخش از جامعه ایران به کمک اصفهان نمی‌آید. افغان‌ها نیز در آغاز باور نمی‌کردند اصفهان را فتح کنند و حکومت را براندازند؛ آمده بودند تنها تضمین بگیرند برای حسن رفتار حکومت با خودشان. مساله و تحلیل من در همان سطح «خودی و غیر خودی» است که این تعبیر را از دکتر سریع‌القلم در کتاب «فرهنگ سیاسی ایران» گرفته‌ام که فصلی با نام «فرهنگ عشیره‌ای» دارد و ریشه‌های عشیره‌ای فرهنگ ایرانی را بررسی می‌کند. مساله مورد نظرم، در سطح ارتباطات خودی نیست، آنجا است که موضع نفع در پیوند با غیر خودی شکل می‌گیرد؛ این غیر خودی، چه شهروند چه روستایی چه ایرانی چه غیر ایرانی باشد. دلایلی عام که برای این وضعیت می‌توان ذکر کرد، استبداد و ناامنی است که البته علت‌هایی نو یافته به شمار نمی‌آیند و دیگران نیز پیش‌تر مطرح کرده‌اند.

**بله، این مساله بارها گفته شده است.**

مهندس بازرگان این مساله را به تک‌زیست‌بودن و شیوه معاش ما بازمی‌گرداند که تاریخی و کلان است. او بدین‌ترتیب با بررسی شیوه معاش و بافت روستایی جامعه، به نتیجه‌ای می‌رسد که آن را «سازگاری» می‌نامد، که بیش‌تر «سازش‌کاری» می‌نماید. دکتر پیران، تحلیل را بر پایه ناامنی بیان می‌کند یعنی با اشاره به نظریه «راهبرد سیاست سرزمینی در ایران» برآن است که ما در هزار و ۱۰۰ سال، هزار و ۲۰۰ جنگ بزرگ و کوچک داشته‌ایم و این مساله ناامنی را در سیستم و سرزمین پدید آورده است. من اما عامل استبداد را هم مهم می‌دانم. دکتر فراستخواه نیز در برخی از تحلیل‌ها به استبداد رسیده است. این استبداد، نه در یک بخش، که، عام است، یعنی چیزی که قائم‌مقام می‌گوید «عاجز و مسکین هرچه ظالم و بدخواه، ظالم و بدخواه هرچه عاجز و مسکین»؛ آنچه ویلیام بیمن در «زبان، منزلت و قدرت در ایران» از منظر زبان‌شناسی اجتماعی بررسی کرده است. یعنی شما به بالاتر می‌گویید «حضرت‌عالی، جناب‌عالی، اعلی‌حضرت». خودتان را در برابر پایین می‌آورید، چه می‌گویید؟ نمی‌گویید «من»! می‌گویید «بنده، اینجانب، حقیر، احقر، خانه‌زاد». من به بالاترم می‌گویم جناب‌عالی و انتظار دارم پایین‌ترم هم به من بگوید جناب‌عالی! آن عاجز و مسکین، یعنی استبداد و ظلم بالادست به پایین‌دست، یک رویه عام است. این یک رویه عام است که حکومت و اندیشه استبدادی آن را تقویت می‌کند؛ چنین اندیشه‌ای در شعر مولوی نیز بازتاب می‌یابد «از سه‌ی عالم مجنبان تو لبات/از ذهاب و از ذهب وز مذهبات»؛ یعنی از طلا، وسیله نقلیه و مذهبات چیزی نگو. این استبداد عام است و با آن استبداد شرقی که ویتفوگل و سپس کاتوزیان در استبداد ایرانی می‌گوید، متفاوت است؛ استبداد پدیده‌ای بسیار ژرف به شمار می‌آید که واقعا جامعه ما را متاثر کرده است. اندیشه «عاجز و مسکین هرچه ظالم و بدخواه، ظالم و بدخواه هرچه عاجز و مسکین» واقعا هنوز در میان‌مان رواج دارد. برای رویارویی با این عامل، اگر گذشته را وانهیم و به امروز برسیم، راه حل را ساختاری می‌دانم؛ تغییر ساختار در موقعیت نفع، راه حل این پدیده است. بر آن‌ام بیش‌تر موقعیت‌های نفع در ایران به گونه‌ای است که افراد را به انجام رفتار ناپسند در حوزه خلقیات برمی‌انگیزد. تحقیقات و پیمایش‌های ما نشان می‌دهد بیش‌ترین رضایت مردم ما از بانک‌ها است. جالب است. زمانی را به یاد آورید که جلوی باجه بانک مردم برای این که زودتر نوبت‌شان بشود بر سر و کله هم می‌زدند. یک دستگاه نوبت‌دهی چند سال پیش گذاشتند، فقط یک دستگاه نوبت‌دهی و همه چیز تغییر کرد. فقط موقعیت عوض شد. همین که مشتری بانک می‌داند نوبت‌اش حفظ می‌شود، دیگر آرام روی صندلی‌اش می‌نشیند. آن موقعیت ناامنی در واقع با این تضمین از میان رفت. همان مردمی که در جای دیگر صف را رعایت نمی‌کنند، با همین دستگاه نوبت‌دهی در بانک می‌نشینند و نوبت هم را احترام می‌گذارند. ما مردم را در موقعیت دعوا با هم قرار می‌دهیم. پلیس در تهران می‌گوید پارک‌بان غیر قانونی است و نباید به او پول دهید. اگر راننده‌ای به پارک‌بان پول ندهد، چه تضمینی هست که وقتی دور شد، ماشین‌اش خط نیفتد؟ ما مردم را با هم درگیر می‌کنیم برای پول. به پارک‌بان گفته‌ایم اینجا کار کن و زندگیات را با پولی که از مردم می‌گیری سر کن، به مردم هم میگوییم به پارکبان پول ندهید. این آغاز درگیری است یا دلخوری و احساس بلاهت. خوب چه کاری است؟ پارکومتر بگذارید و پارک‌بان را بردارید. با تغییر ساختار و موقعیت، بسیاری از مسایل را در حوزه خلقیات عمومی و روزمره افراد جامعه می‌توانیم دگرگون کنیم. هرچند بسیاری از مسایل شخصیتی ما در گذشته ریشه دارد و تثبیت‌شده است اما راه حل آن نیست که فقط از مردم بخواهیم درست رفتار کنند و خوب باشند. آخر، در موقعیتی که همه دروغ می‌گویند و سر هم کلاه می‌گذارند، انتظار صداقت‌داشتن، توقعی غلط است. برای همین وقتی ساختار درست نشود، انتظار تغییر نباید داشت. وقتی مراعات قانون رایج نیست، توقع از فرد برای مراعات قانون، انتظاری غلط است. انتظار خوب‌بودن از مردمی که علی‌الاصول هم بد نیستند، هرچند من نقد شخصیتی هم دارم، توقعی اشتباه است. من درباره تنبلی کار کرده‌ام؛ ایرانیان به تنبلی تمایلی ندارند اما دست‌کم در سطح اجتماعی تنبل‌اند. افراد در اداره کار نمی‌کنند و بهره‌وری‌شان پایین است، ولی این مساله به نظام اداری بازمی‌گردد زیرا به جای این که کارمند ارتقای عادی یابد، رییس از جایی دیگر می‌آید. این آدم اگر تنبل نباشد مشکل با خودش پیدا می‌کند، که خودش و همکاران می‌پندارند ساده است. این همان مشکلی است که ما در حوزه خلقیات عمومی داریم.

**ما در پی علت‌العلل یا علت‌های ناشناخته و گاه موهوم نیستیم. من سفرنامه‌هایی فراوان، نه با نگاه توصیف، که، با نگاه تحلیل و تعلیل خوانده‌ام؛ همین هم که می‌فرمایید جزو خلقیات منفی ما ایرانیان در سفرنامه‌ها بیان شده‌است.**

چه چیزی؟

**یعنی همین نقدی که ما نسبت به وضعیت منفی موجود داریم و یکی از علت‌های تداوم آن خلقیات در تاریخ همین است که ما خودمان در موقعیت که قرار گرفتیم، جز آن عرف رایج عمل نکردیم.**

من این را می‌پذیرم.

**مثلا این که ما هرگاه به عنوان پژوهشگر به کتابخانه‌ها مراجعه می‌کنیم، توقع داریم بهترین و بیش‌ترین منابع با دسترسی آزاد در اختیارمان گذارده شود. نمونه‌هایی بسیار در این زمینه دیده‌ام. در حالی که همان پژوهشگران که توقع داشتند بی‌منت و بی‌محدودیت منابع بگیرند، آن‌سوی میز که رفتند و مسئولیت گرفتند، همان محدودیت‌ها را بر دیگر مراجعه‌کننده‌ها بعدی اعمال کردند.**

ویژگی‌های منفی شخصیتی‌مان را می‌پذیرم؛ مطلقا انکار نمی‌کنم. معتقدم با آن که برچسب بلاهت می‌خوریم، باید این اصول اخلاقی را ترویج کنیم که درست عمل می‌کنم، فارغ از این که دیگران چه می‌کنند؛ من مسئولیت خودم را انجام می‌دهم. باید بپذیریم که ایرانیان همچون بسیاری از مردمان سرزمین‌های دیگر، ویژگی‌های منفی اخلاقی داشته‌اند که به امروز نیز رسیده است. باید بپذیریم خودمان را درست کنیم و نقدپذیر باشیم. این دگرگونی اما باید با تغییر ساختار و موقعیت همراه شود. همین آدم‌هایی که در ایران مراعات نمی‌کنند، در خارج به حق دیگران احترام می‌گذارند چون ساختار به گونه‌ای دیگر است. سال ۲۰۰۵ که طوفان کاترینا در نیواورلئان آمد سرقت و تجاوز زیادی شد. این نشان می‌داد که آن‌ها را هم ساختار نگه می‌دارد. بر آن نیستم که مردم جاهای دیگر خوب‌اند. آن ایده‌ای که هابز در لویاتان می‌گوید این است که جایی لویاتانی باید باشد که برای آن، همه مردم قدرت‌شان برای تادیب دیگران و گرگ انسان‌بودن را وامی‌گذارند. علت‌ها متفاوت است، از این منظر است که تنها پرداختن به راه حل‌های فردی را نعل وارونه‌زدن و آدرس غلط دادن می‌پندارم؛ هرچند قطعا باید بپذیریم شخصیت‌مان به بازتعریف نیاز دارد. من نباید بترسم کتاب را از اینجا بردارم چون دوربین وجود دارد، به این دلیل نباید بردارم که دزدی بد است. ولی تا به آنجا برسیم، باید دوربین هم بگذاریم؛ باور کنید آدم‌ها اینچنین تغییر می‌کنند. ۱۵ سال پیش در همین تهران مردم را مجبور کردند در خودرو کمربند ببندند. سرنشینان خودروها اکنون کمربند می‌بندند، عادت کرده‌اند و فایده‌هایش را نیز یافته‌اند. استراتژی‌های مبتنی بر قدرت واقعا پاسخ می‌دهند؛ همه جای دنیا اینگونه است. از این منظر به حوزه خلقیات عمومی ایرانیان می‌نگرم که مشکلات اجتماعی کشور باید حل شود. این که همواره بگوییم ایرانیان بدند، غلط است؛ باید به این برسیم که ما هم بدیم و باید اصلاح شویم. این بخش نخست مسیر راه حل به شمار می‌آید که به نظرم گذری مهم است. کار روی شخصیت و آموزش به‌ویژه در دوره پیش‌دبستان و دبستان بسیار اهمیت دارد. مشکل آموزش ما این است که سدی به نام کنکور درست کرده‌ایم و آدم‌ها توانایی اندیشیدن درباره هیچ چیز را ندارند. دوره طلایی تربیت را اینگونه از دست می‌دهیم؛ این ساختار باید درست شود. هم‌زمان، در سطح فضیلت‌های شخصیتی و فردی باید کار کنیم؛ بپذیریم و ترویج کنیم که پول همه چیز نیست، شرافت مهم است. این کارها و راه‌ها گرچه اهمیت فراوان دارند ولی وقتی ساختار نادرست است، راهی دشوار می‌نماید. راه‌هایی خیلی ساده‌تر هست که ما از سیستم انتظار داریم آن راه‌ها را درست کند. علت‌ها در زمینه شکل‌گیری و پیدایش خلقیات منفی ایرانیان متفاوت‌اند اما شروع راه حل، در سیستم و ساختار بوده و هر کاری جز این دشوار است. صد سال پیش مصلحان اجتماعی در ایران می‌گفتند باید سراغ مدرسه، سواد و تعلیم الفبا برویم تا سواد و آگاهی رواج یابد. امروز اما باید دریابیم که راه‌هایی دیگر برای حل مسایل حوزه خلقیات می‌توان داد.

**• ما چرا به آن بدی نیستیم که فرنگی‌ها قلمداد می‌کنند؟ چون بیش‌تر سیاحان فرنگی به‌ویژه در دوره قاجار به حوزه خانواده، مذهب و دوستی ما ورود نداشتند؛ بیش‌تر به عنوان بیگانه بودند دیگر! بنابراین آن حوزه‌هایی را که خوب بوده‌ایم، نتوانسته‌اند ببینند، برای همین سفرنامه‌ها بیش از اندازه عادی، جامعه ما را بد دیده‌اند. مساله اصلی خلقیات ما اما گروه‌های دوستی، خانوادگی و مذهبی نیست. مساله آنجا است که پای نفع به میان می‌آید. همانجا که من و شما به عنوان شهروند با هم روبه‌رو می‌شویم. همین شهروند اگر همسایه آشنا، فامیل و همشهری بشود، مشکل کاهش می‌یابد و مساله حل می‌شود**

**• ما علی‌الاصول خودمان را هم دروغگو نمی‌دانیم. من به عنوان یکی از افراد این جامعه، که اکنون با شما صحبت می‌کنم اصراری ندارم دروغ بگویم و هشتاد درصد حرف‌هایم دروغ باشد یا در همه موارد دروغ بگویم و البته بیش‌تر مردم هم چنین‌اند. به آن درک عمومی بازگردیم؛ این درک، بد است که ما خوبیم و بقیه مردم بدند. این یکی از خلقیات منفی ما است که خودمان را مورد خودانتقادی قرار نمی‌دهیم و جامعه را بد می‌دانیم**

**• شکل‌گیری خلقیات به ویژه خلقیات منفی در تاریخ ایران، علت‌هایی متعدد دارد. نخست باید بپذیریم که وجود دارد. رانت‌های دولت‌های رانتیر معمولا اقتصادی و سیاسی نیستند؛ آن‌ها رانت اجتماعی هم دارند. این که شما هر گونه نقدی از جامعه ایرانی کنید به سیاه‌نمایی متهم شوید، این که به صد هزار تماشاگری که همیشه به ورزشگاه می‌روند و بیش‌ترشان واژگان غیر قابل تکرار رکیک به کار می‌برند تماشاگرنما بگویید در حالی که این‌ها واقعا تماشاگرهای جامعه ایران‌اند، راه رویارو شدن با مساله، این نیست؛ باید بپذیریم چنین چیزی عمومیت دارد**